

شب طنز ۱۰

۹۵/۲/۱۵

دکتر خزاعی فر

با یک ذکر از علی ابن عبدالله آغاز میکنم.

نقل است که زمانی به شهری رفته بود. به دانشکده ادبیات آن شهر فرود آمد. کسی او را بازشناخت و گفت استاد ترجمه است تا حظی ببریم. جماعتی دوستدار ترجمه گردش جمع شدند و منبر نهادند تا درس گوید. چون بر منبر شد گفت ترجمه کار پیا مبران است که پیام خدای عزوجل نازل کرده و به زبان خلق به ایشان باز گویند. و گفت ترجمه از بهر خلق است و اگر در ترجمه نقصانی به نویسنده رسد بر مترجم حرجی نباشد چون مرتبت نویسنده از خدای عزوجل که بالاتر نباشد که سخن خدای عزوجل نازل شود تا خلائق به معنی آن برسند و از آن فایده‌ی نصیبشان شود. مستمعان به یکباره به هم برآمدند و نعره‌ها بر کشیدند و تا چندین جنازه برگرفتند و چون نگاه کردند او را بنیافتند. در میان آن مشغله از منبر فرود آمده بود.

آقای جنایی

آن که گوید ترجمه یعنی فلان

از خزاعی فر کجا دارد نشان؟

مریم صالحی

دانش آموخته‌ی ارشدی، از قضا رشته‌ی مترجمی، مدرکش را بگرفت و برای یافتن کاری مناسب روانه شد. به دانشگاه‌ها جهت تدریس رو کرد و "ما را پی اچ دی لازم است" پاسخ گرفت. به انستیتوهای زبان فرنگی رفت گفتند ما را یارای پرداخت حقوق ارشدی‌ها نیست همان دانشجو جزقله‌ها ما را کفایت کرده و کارمان را راه می‌اندازند. به سفارت رفت گفتند چه کسی تو را معرفی کرده، مترجم که معرفی نداشت بدون پاسخ آنجا را ترک گفت. به دارالترجمه‌ای شیک رفت. مدیر پرسید در منزل کوزه داری؟ گفت خیر. گفت فلاسک چطور؟ گفت آری. گفت پس مدرکت را ببر بذار در فلاسک و آبی با سواد و با کلاس بنوش.

دکتر خزاعی فر

از سختی ترجمه همین بس که قلم

یا سر شکند هر شب و یا کند شود سر

با این همه عشقش ز قلم ریخته هر دم

از قامت و از دور و بر و از سر و از بر

دکتر خزاعی فر

نقل است که گفت مرا آرزوی تهران بگرفت. در خواب ندا رسید که تو از مشهد نتوانی رفت که جماعتی از فریشتگان را از سخن تو خوش آمده و به مجلس تو هر روز حاضر باشند. تو از بهر دل ایشان بازداشته ای در این شهر. گفتم فریشتگان را با ترجمه چه کار است؟ گفتند فریشتگان شب و روز سخن خدای عزوجل را آرام در گوش خلاق ترجمه کنند و برآند که تا این سخن اثر کند به بهترین شیوه آن را باز گویند. از این روست که هر روز در مجلس تو نشینند و گوش فرا دهند که چگونه ترجمه باید کرد تا مبدا بنده ای به دلیل ترجمه بد از دست برود.

علیرضا خان جان

علی ابن عبدالله خزاعی خطاب به طالبان ترجمانی در ولایت خراسان:

من زبان ترجمانی سر بسر

با تو گفتم، فهم کن ای بی هنر

در هوای ترجمه آنان سرند

کز قفس در متن آنی می پرند

جمله را شرح و بیانی دیگر است

هر مؤلف را زبانی دیگر است

پیش خواننده کسی اکسیر ساخت

کو زبان جمله ایشان را شناخت. (شوخی با حضرت عطار).

دکتر خزاعی فر

فرهنگ اصطلاحات ترجمه

تبادل (equivalence) و آن برابر و همسنگ شدن متن اصلی و متن ترجمه است. اگر متن اصلی را در یک کفه ترازو و متن ترجمه را در کفه دیگر بگذارند، وقتی بین این دو متن تعادل برقرار است که ترجمه از متن اصلی نه یک کلمه بیش نه یک کلمه کم داشته باشد. همچنان که وقتی نخود، لوبیا، سیب زمینی یا پیاز را در یک کفه ترازو میگذارند وزن آنها باید با وزن سنگ در کفه دیگر برابر باشد. با این حال چنان که رسم بقالان قدیم است برخی مترجمان وزن متن ترجمه را از باب احتیاط شریعی کمی سنگین تر میکنند تا مدیون خریدار نباشند. به این جهت است که در ترجمه مترجمان خداشناس وزن ترجمه کمی سنگین تر است و در ترجمه مترجمان امروزی وزن دو متن اصلی و ترجمه دقیقاً برابر است. اصطلاح تعادل در ادبیات ترجمه گاه به حرکت مترجم اشاره میکند و آن اشاره به حالت مترجم است که همچون بندباز میکوشد تعادل خود را روی طنابی که بین دو متن کشیده نگه دارد و به دامن این متن یا آن متن نیفتد.

دکتر خزاعی فر

نقل است که روزی در جمع متنی ترجمه میکردند. به جمله سختی رسیدند. مریدان هر یک چیزی بگفتند و او گفت مقصود نویسنده این نیست. و گفت تا جان مترجم با جان نویسنده یکی نشود سخن او فهم نکند و به مقصود او ره نیابد. یکی از مریدا ن که انکار او به دل داشت ترجمه ای بگفت. استاد گفت غلط است. گفت به چه دانستی که غلط است. گفت چون تو به خواند ن ترجمه ات آغار کردی، دو چشم من بر ابروی نویسنده بود. چون ابرو در کشیدی مرا معلوم شدی که از این ترجمه تبرا میکند.

د.
گرنباشد جان تو با جان صاحب متن جفت
بطن حرفش کی توانی مثل او پرنغز گفت

فاطمه مدیحی

جنایی ندیدی که خانجان رسیده
بخوان شعر خود را مشو لب گزیده
به امید آنکه مترجم تواند جوابی سراید و اینقدرها دست خالی نماند!

آقای جنایی

ترجمانی را ز تو آموختم
گفته بودی burn و بنده سوختم
گفته بودی text یعنی عشق من
من غلط گرداندمش آن را به متن!
گفته بودی معنی source text چیست؟
خنده ای کردم و گفتم: بوسه نیست؟
گفته بودی متن مقصد را بگو
بنده گفتم: دست من در دست you

فاطمه مدیحی در پاسخ دکتر خزاعی فر

من کی ام متنم و متنم کیست من!
هر دو یک روحیم اندر دو بدن!

مریم صالحی

مترجمی از برای چاپ کتابش به نشرستان رو کرد و ادیتور صد من ایراد از اثر وی بگرفت و او را یا تیپا بیرون کرد. چون به م نزل بازگشت تا روزها سخن با کس نگفت و خوراک هیچ نخورد. دوستی آمد دلیل را جويا شد. مترجم زار و خسته از دل شکس نگی این چند روز راز دل با دوست بگفت. دوست گفت این که سهل است چرا نگفتی؟ گفت تا نقصان دو نشود یکی ضایع شد ن در نشرستان و دیگری شماتت عیال.

محبوبه اعتضاد

متن سختی بگرفتم به برم، ترجمه کردم و بشد
همچنان آینه با صدق و صفا، رفتم و شد
متن خود را مزین به ادب کردم و شد
هرگز از ناشر جبار نگفتم سخنی
بنوشتم ز صفا، مهر و وفا گفتم و شد
سرخوش و بی خبر و بی سر و پا رفتم و شد
مدعی گفتم چرا رفتی و چون رفتی و کی؟
من بگفتم که بدادم ترجمه ام
به تمامی به نت و پخش مکرر کردم و شد

محبوبه اعتضاد

اگه انسانی هستی که نمیتونی به داد کسی برسی اقلا ناشر باش و داد کسی را در بیاور!

محبوبه اعتضاد

باید به بعضی از منتقدان گفت
یه بارم امتحانی مترجم باش!!!
شاید خوشت اومد...

محبوبه اعتضاد

کاش وقتی ترجمه رو تحویل می دادیم،
یه گزینه ی seen واسمون میومد.. که بهمون نشون بده اصلا ترجمه رو دیده یا نه!!!

فاطمه مدیحی در پاسخ آقای جنایی

این کجا با ترجمه همخوان بود؟
من چه گویم صاحبش خان جان بود
ای مجوز بر کتاب طنز ما
بعد از این در خواب می گویم تو را

دکتر خزاعی فر

نقل است که او را گفتند استاد از یک عمر سخن گفتن در باب ترجمه تو را چه حاصل آمد. اگر در باب هر چیز دنیاوی عشر ای
ن مقدار سخن گفته بودی اکنون تو را ثروتی حاصل بود. گفت عشق به ترجمه را به همه دنیا خریده ام و به همه بهشت نفروش
م.

منعم مکن ز عشق ترجمه ای بی خبر که من
عشقتش چنان ربوده ام که ندانم سمن را ز یاسمن

آقای جنایی در پاسخ فاطمه مدیحی

ترجمان، طنز است و عشق است دخترم
من چنین حالی از اینجا می برم

دکتر خزاعی فر

نقل است که در جمع مریدان درس ترجمه میگفت. ناگهان از سخن بایستاد و نفس برکشید چنان که گویی رایحه بهار استشم
ام میکند. گفتند استاد چه بویی شنیدید که ما هیچ بو نمیشنویم؟ گفت بوی ترجمه است که از هر بو در عالم خوش تر است.
و گفت هر که این بو نشنود از ما نبود. و گفت جان خود بپردازید تا مهبهای شنیدن این بو کنید. و گفت آنگاه از این کلاس فا
رغ شوید که این بو را در جانتان بشنوید.

فاطمه مدیحی در پاسخ آقای جنایی

عشق است و آتش و خون
متن است و چشم و کوری!
کی می توان نگفتن
کی می توان صبوری!

این حال عالی تو، شادان کند جماعت
از لایک ها گرفته تا گوگوری مگوری!

دکتر خزاعی فر

مفاخره:

مترجم جوانی که به هزینه پدر اولین ترجمه اش در تیراژ خانوادگی (به تعداد اعضای خانواده) زیر چاپ رفته بود گفت من همه کتابهای رشته ام را میتوانم ترجمه کنم.
مترجم دیگری که اولین ترجمه اش هنوز از زیر چاپ بیرون نیامده بود گفت این که هنر نیست. من همه کتابهای همه رشته ها را میتوانم ترجمه کنم.
مترجم سومی که هنوز کتابی ترجمه نکرده بود گفت من رشته نمیدانم. هر چه هر کس بنویسد میتوانم ترجمه کنم.

علیرضا خان جان

شنیدم شد مترجم پیش پیری
که گردد در متونش دستگیری
بگفت ار پا نشد گل واژه از جای
برو عاشق شو آنکه پیش ما آی
که بی جام می صورت کشیدن
نیاری جرعه ی معنی چشیدن
(تأسی به حضرت جامی)

دکتر خزاعی فر

مفاخره:

یکی گفت من فخر ترجمه و قره العین مترجمانم. جمله را بخوانم و در حین خواندن ترجمه آن همچون برف، آرام در ذهنم نشیند و آن بهترین ترجمه ممکن بود بی زحمت چرکنویس و پاکنویس و چندگونه نویسی و انتخاب اصلح.
دیگری گفت این که هنر نباشد. من صاحب اسرار و حقایق ترجمه ام و در میان مترجمان کر و فری دارم که صفت نتوان کرد.
من آغاز هر جمله را که میخوانم پایان آن را نخوانده ترجمه میکنم که مترجمی بر من ختم باشد.
سومی گفت این که هنر نباشد. من اعجوبه مترجمان و محترم نویسندگانم. چون بر جمله ای نظر کنم ترجمه آن در ذهنم نشیند بی زحمت خواندن آن.

آقای جنایی

تا کی کشم جفای متن؟

ناشر: این نیز بگذرد

بسیار شد بلای متن

ناشر: این نیز بگذرد

عمرم به سر شد و اثری از من نماند

ناشر! مردم از برای متن

ناشر: این نیز بگذرد

چاپ کن کتاب مرا و بسی چانه مزین

دائم، ز چون و چراى متن

ناشر: این نیز بگذرد

آن نیز گذشت، پس چه می کنی؟؟

ناشر: جانت فدای متن، این نیز بگذرد...

محبوبه اعتضاد

فریادهای زده نشده مترجم

یواش یواش میشود

همان چین وچروک های صورت ناشر

محبوبه اعتضاد

قدرت نه دست هیتلر است ،

و نه دست تمام کسانی که جنگ به پا کردند !

قدرت، دست مترجم است!!!

محبوبه اعتضاد

مترجم چیست؟

موجودی که زورش به ناشر نمی رسد، متن رو زیر و رو میکنه

محبوبه اعتضاد

ما مترجم ها در هر موقعیتی معمولا آن چیزی را در متن می بینیم که دوست داریم ببینیم...!
لطفا دیدمان را عوض نکنید...

محبوبه اعتضاد

کلمات بی هوا می آیند
گاهی وسط یک فکر...
گاهی وسط نوشیدن چای!!!
سردت می کنند، گرمت می کنند
کلمات
تمام نمی شوند...
تمامت می کنند

محبوبه اعتضاد

حال دلت که خوب باشد
همه متن ها به نظرت زیباست
حال دلت که خوب باشد
حتی متن های حقوقی هم دلچسب می شوند

فاطمه مدیحی در پاسخ آقای جنایی

جانم فدای متن
نامت فدای نان
عمرت فدای عشق
عشق است و ترجمان

صابر نظرلو

دید اول متن چون بنمود کج
تا ثریا شد مترجم ها فلج

دکتر خزاعی فر

دوستان متنی بلند برای فوق هجده ساله ها نوشتم که خواندن آن برای برخی ممکن است مناسب نباشد. لطفا چند لحظه ک سی چیزی نفرستد تا آن را بفرستم. صحن طنز قرق است.

آنان که قلب ضعیفی دارند این نوشته را نخوانند لطفا.

معادلی پیشنهادی برای واژه انگلیسی ... hole

مترجمان عزیز ملتفت هستند که در یافتن معادل برای کلمات نباید به صورت کلمات نظر داشت بلکه باید به معنی نظر کرد. ف ی المثل اگر بخواهیم برای کلمه شنیع ... hole که انگلیسهای بی ادب مرتب بکار میبرند معادلی صوری پیدا کنیم ترجمه ما لاجرم با تیغ سانسور روبرو میشود. بنده برای این کلمه معادل "عوضی" را پیشنهاد میکنم که روح واژه ... hole را کاملا به بند میکشد و لذا «معادلی روحی» به حساب میآید هرچند که شباهت صوری با آن ندارد.

مزید بر آن، بنده درباره کلمه عوضی مختصر پژوهشی کرده ام که جهت مزید اطلاع دوستان عرض میکنم. صفت عوضی بیشتر در فارسی گفتاری شنیده می شود و چنین به نظر می رسد که کاربرد آن متأخر است چون در فرهنگ دهخدا و معین ذکری از آن به میان نیامده است. معلوم نیست این کلمه از چه زمان وارد فارسی شده. آیا زمانی بوده که ما در ایران آدم عوضی داشته‌ایم ولی لفظی برای اطلاق به او نداشته‌ایم؟ یا اینکه لفظ و مصداق همزمان به وجود آمده‌اند؟ احتمال دارد که این کلمه و مصداق آن همیشه در ایران وجود داشته اند ولی فرهنگ‌نویسان اخلاق‌گرایی مثل دهخدا و معین به دلیل عوضی بودن این کلمه، آن را در فرهنگ خود راه نداده‌اند. یکی از علمای زبانشناس می گوید: «از عصر آدم تاکنون هیچگاه زمین از آدم عوضی خالی نبود، ولی در برخی جوامع که لفظی برای اطلاق به چنین آدمی نداشته‌اند، برای نشان دادن آدم عوضی با انگشت به او اشاره می‌کرده‌اند. امروزه که ما در عصری عوضی زندگی می‌کنیم، زبانی نیست که کلمه‌ای برای اطلاق به آدم عوضی نداشته باشد، چنانکه ه، فی المثل، انگلیسی‌ها لفظ استعاری ... hole را برای بیان این معنی ساخته‌اند.»

کلمه عوضی در مقایسه با دیگر کلمات فارسی کلمه‌ای کاملا عوضی است چون معنی مشخصی ندارد و مصداق آن از فردی به فرد دیگر فرق می‌کند. در نظرسنجی مؤسسه عوضی‌شناسی از یک میلیون و پانصد و بیست و پنج نفر، عموماً صفت عوضی را قابل اطلاق به کسی دانسته‌اند که «مثل ما نمی‌اندیشد و مثل ما رفتار نمی‌کند.» بدیهی است در میان این جمعیت که به‌طور تصادفی انتخاب شده بودند تعداد زیادی عوضی هم وجود داشته‌اند. از دیگر ویژگیهای زبانی کلمه عوضی این است که مترادف ندارد چون به صفتی ویژه اشاره می‌کند. البته برخی شرکت‌کنندگان در نظرسنجی، کلمه جدید التأسیس «معلوم الحال» را تا حدی مترادف آن دانسته‌اند.

برخی برآنند که برخی عوضی به دنیا می‌آیند، اما تاکنون ژن عوضی کشف نشده و اگر هم چنین ژنی وجود داشته باشد، به دلیل عوضی بودن کشف آن ساده نیست. برخی نیز برآنند که ژن عوضی وجود ندارد و می‌گویند که آدمها این صفت را به صورت خود ساخته و تحت تأثیر محیط کسب میکنند. جامعه‌شناسان دولتهای غربی را مسئول تولید انبوه آدمهای عوضی میدانند و معتقدند دولتها میتوانند با اجرای سیاستهای درست فرهنگی از رشد بی رویه آدمهای عوضی جلوگیری کنند. با این حال آنچه باعث ناامیدی جامعه‌شناسان شده این است که دولتهای عوضی قادر نیستند آدمهای درست درست کنند، بلکه آدمهای عوض

ی را هم عوضی‌تر میکنند.

کلمه عوضی اگرچه کلمه خوشایندی نیست اما مفید است. با این کلمه میتوان آدمها را به دوگروه عوضی و درست تقسیم کرد و دیگران به اصطلاح غیرخودیها را عوضی نامید. آدمهای عوضی همه جا پراکنده اند. یک صبح آفتابی که با نشاط از خانه بیرون می آید، با گفتن یک کلمه، یا یک اشاره مختصر روزتان را خراب و کامتان را تلخ میکنند. عوضی بودن صفتی است که طبقه ه نمیشناسد ولی این صفت در میان افراد کم فرهنگ و بی فرهنگ شایع تر است. بنابراین آماري که موسسه فوق الذکر منتشر کرد ه، نوکیسه گان در اقتصاد و سیاست در برابر صفت عوضی بودن کاملاً آسیب پذیرند.

فاطمه مدیحی در پاسخ محبوبه اعتضاد

واژه واژه آب می شوی

در میان متن های ناب

زنده این امید در دلت

دور کن ز دیدگان خفته خواب!

آقای جنایی در پاسخ فاطمه مدیحی

من شعر بگویم تو بیا ترجمه اش کن

یا لایک بده طنز مرا یا خفه اش کن

علیرضا خان جان

دیالوگ مترجم عاشق ولی بی عرضه که به وصال متن نایل نگردیده است — (شوخی با شعر زیبای استاد شفیعی کدکنی)

به پایان رسیدیم اما

نکردیم آغاز.

فرو ریخت پرها.

نکردیم پرواز.

ببخشای

ای روشن متن بر ما ببخشای.

ببخشای اگر واژه را

ما به مهمانی صفحه دعوت نکردیم.

ببخشای اگر توی رؤیای کاغذ

نشان عبور قلم نیست.

ببخشای ما را
اگر از حضور ورق، زرورق
روی دود دُخانم خبر نیست.
نسیمی
گیاه سحرگاه را
در کمندی فکنده ست و
تا دشت بیداری اش می کشاند.
و ما کمتر از آن نسیمیم
و بی عرضه اعضای تیمیم.
ببخشای ای روشن متن
بر ما ببخشای.
به پایان رسیدیم
اما
نکردیم آغاز.
فرو ریخت پرها.
نکردیم پرواز.

جواد نبی زاده

همانا گفته اند که بهترین ترجمه ها آنانند که هرگز به زیور طبع اراسته نگردند بدانسان که بهترین نامه ها آنانند که هرگز به م قصد نرسند! و در این، حکمتی است که به آسانی نتوان فهمید الا این که مترجم باشی و دور از یار و دست در کار نامه.

فاطمه مدیحی

جنایی بلایی و جای تو در دیده باشد
به محفل کسی این بلا دیده باشد
شنیدم که طنز بداهه پسندی
پسندیده تو پسندیده باشد

علیرضا خان جان

شعری از حضرت جامی که تنها یک «کلمه» در آن دست بردم و حالیا از غیب ندا آمد که این خود ترجمان حال ترجمان است

؛ شعر را بگذار و بگذر:

ترجمان گرچه عاشق صور است
لیک معشوقش از صور دگر است
حسن معنی است دیده در صورت
چشم از آن دو خشت بر صورت
هست در دیده حسن معنی خام
نیست بی صورتش ز معنی کام
سوی صورت نظر نکرده نخست
نیست در دیده حسن معنی جست
نیست بیرون ز شیشه ی رنگین
نور بی رنگ دیدنش آیین
می کند سوی دیده نور آهنگ
لیک در شیشه های رنگارنگ
شیشه گر بشکند معاذالله
هست در دیده نور صرف آنگاه

علیرضا خان جان

وصیت مترجم پیر هنگام مرگ به همکارانش : (۱) سر یک مشت حرف مفت خونتان را کثیف نکید؛ وسواس هم حدی دارد؛ (۲)
ناشر پسرعموی شماست ولی اگر دخترعموی شما هم بود، به حرفش اعتماد نکنید؛ (۳) منتقد هیچ نسبتی با ما ندارد و الکی
خودش را به ما وصل کرده است؛ هرگز به حرفش وقعی نگذارید.

مهربانی گر کنی از بابت شعر است و قند
ترجمانی را کنار انداز و در اینجا بخند

جواد نبی زاده

آنچه البته به جویی نخرند، هنر مترجم صاحب سبک است امروز.

فاطمه مدیحی

متن ها را من کنار انداختم !
با همه احوالتان هم ساختم

هی بداهه می نویسم باز هم

در رقابت با جنایی باختم!

زهرای حیدری

گیریم متن تو خوبست و نگاهت به ریال

پس ناشر منتظر چیست عزیز این همه سال

ناشر منتظر کیست که ما بی خبریم

در ماتم چاپ متن خود شعله وریم

یک نفر مثل پری یک دو دفعه امد و رفت

ناشر و متن و خیالم همه آتش زد و رفت

زهرای حیدری در پاسخ علیرضا خان جان

متن تو مرا همیشه مست می کند ، بهتر از شراب ناب ، بهتر از معادل های ناصواب

جوادی نبی زاده

روی طاقچه اتاق مترجم

کلیاتی از حرفهای نگفته بود.

دکتر خزاعی فر در پاسخ جوادی نبی زاده

روی تاقچه اتاق مترجم

یک بغل کتاب بود

در انتظار ترجمه

آقای جنایی در پاسخ زهرای حیدری

همه مستند و دانی محتسب کو؟

مترجم گشته و مست و خراب است

علیرضا خان جان

بنی ترجمان عضو یکدیگرند / که در آفرینش به هم می‌پزند. / چو متنی به درد آورد روزگار / دگر ترجمانش نماند قرار / تو کز ترجمه دیگران بی غمی / مترجم نه، یک پا علی بی غمی!!

فاطمه مدیحی در پاسخ دکتر خزاعی فر

یک بغل کتاب بود

خاطرات ناب بود

آرزوی نام بود

هییس! رویا خواب بود!

زهرا حیدری

مترجمی خفته بود در کنار متن خویش

می دید که بیرون باید کشید از این ورطه رخت خویش

می دید مولف می‌کند غوغا و واویلا

به صد واژه چرا کردی متنم بیش

به معنی چون شوی در کار متنم

مه من معنی نوشتم با دل ریش

آقای جنایی در پاسخ فاطمه مدیحی

بازندگی آموز اگر فکر کتابی

هرگز نشود چاپ چنین متن خرابی

دکتر خزاعی فر

بنی ترجمان عضو یکدیگرند / پس از آفرینش به هم می‌پزند. / چو متنی به درد آورد روزگار / دگر ترجمانش نماند قرار / تو

کز ترجمه کاملاً بی غمی / مترجم چه گویم علی بی غمی!!

جواد نبی زاده

و با ریسمان پوسیده ناشر، ته چاه نرویم که یوسف، مترجم نبود!

علیرضا خان جان

داستان برج بابل!!!

معلم تهرانی یک اسکناس پیدا میکنه، میگه: مال کیه؟

شاگرد سبزواری: مال موس. داییم بدییه!

معلم: یکی ترجمه کنه.

شاگرد نیشابوری: آقامگه مال خادشه، دییش دایش!

معلم: ای بابا! یعنی چی؟

شاگرد تربتی: آقا، ور خووی نرن! ور مگه از او یه، برار ننش بزش دایه!

شاگرد قوچانی: آموزگار می گه مال خودیش ه؛ از دییش و سستند ه!

شاگرد مشهدی: همه تا برن گوم رن، خد او لهجه هاتا! او یرگه خونوک مگه پول ر از دائیش استونده

زهرای حیدری

در این متن بس قلم تنگ است

و هر واژه که میذارم بد اهنک است

معادل را نمی یابم

نمی دانم چه سان ننگ است ...!!!!

فاطمه مدیحی در پاسخ آقای جنایی

عمری است که بازنده ام ای دوست

بازندگی ام ، زندگی ام را به هدر داد

چون زندگی آمیخته با متن

این شعر که خود مرثیه باشد به ثمر داد

علیرضا خان جان

اندر عشق ترجمه--- از ترجمه و متن خبر کس ندهد. / آن لحظه خبر شوی که ویران شده ای! شوخی با استاد شفیعی کدکند

ی

آقای جنایی در پاسخ زهرای حیدری

امان از دست خانم ها؛ که با ماها چه ها کردن

شنیدند طنز و شعرم را ولیکن خنده ها کردن

فاطمه مدیحی در پاسخ علیرضا خان جان

ترجمه ابتدای عشق است و متن تو ابتدای ویرانی

رو ز میدان انقلاب گذر

قدر ما را اگر نمی دانی

خطاب به مشتری

زهرا حیدری در پاسخ علیرضا خان جان

گاهی میان متن در ازدحام واژه ها

غیر از تو هرچه هست فراموش میکنم ...

جواد نبی زاده

و مترجم آن به که هوای شهرت از سر برون کند و قصد خدمت، فزون که به تبع آن خدمت، شهرت به پای خویش در آید چون
ان که بهار هم تراوت ارد و هم نعمت.

علیرضا خان جان

هفت شهر عشق در ترجمه —

ترجمان را هفت وادی در ره است

چون گذشتی متن مقصد، در گه است

هست وادی «طلب» آغاز کار

وادی «متن» است از آن پس، بی کنار

پس سیم وادی است آن «معرفت»

پس چهارم وادی «انشا» صفت

هست پنجم وادی «تولید» پاک

پس ششم وادی «حیرت»، صعب‌ناک

هفتمین، وادی «فقر» است و «فنا»

بعد از این روی «روش» نبود تو را

در کشش افتی، روش گم گرددت

گر بود یک قطره قُلُومُ گرددت.

زهرا حیدری

متن مبدا گفت مقصد را ، چه سود / بهر تو می کند سر مترجم دود
لیک آخر نشود حاصل معنی / که وی افزوده کند بیشی و کمی

علیرضا خان جان

ترجمه ما را می کشد تا دوباره حیاتمان بخشد. (برگرفته از سخنی متفاوت از شکسپیر).

علیرضا خان جان

عشق به متن برای مترجم خوب یک پیروزی و برای مترجم بد یک رسوایی است.

فاطمه مدیحی

سرشار از خستگی ام

بیزار دلبستگی ام

دل بسته ی متن ودلخسته ی متنم

با ریتم بخونید!